

این سند زمانی در شماره اول صفحه اول نشریه «آینده» ارگان نشراتی نهضت آینده افغانستان به نشر رسید که از یکسو سکوت و افسرده گی بازمانده های جنبش چپ را فرا گرفته بود و از سوی دیگر الیگارشوی طالبی – جهادی بر کشور بیداد میکرد این سند سکوت را شکستاند. ما این سند ارزشمند را به مناسبت چهاردهمین سال اساسگذاری نهضت آینده افغانستان بار دیگر به نشر میرسانیم.

ضرورت از سر گیری مبارزه دادخواهانه و دموکراتیک

چهار دهه پیش ، جنبشهای چپ بنیادی افغانستان ، به ویژه « جریان دموکراتیک خلق » و جریان « دموکراسی نوین » ، برای بار نخست ، مسایل بنیادی عقیمانی جامعه افغانی را از دیدگاه جامعه شناسی علمی مطرح کردند.

انقلابیون آن روزگار با تکیه بر بینش مارکسیزم رسمی – هر دو خط: خط شوروی و خط چین – تضاد های اساسی زنده گی اجتماعی را نشان دادند و « دگرگونی انقلابی » جامعه را به حیث وظیفه تاریخی تمام عناصر آگاه افغانی پیش کشیدند. در کلیت ، طرحی برای تحقق این « دگرگونی انقلابی » شکل گرفت که منطبق بر رهنمود های قدیم انترناسیونال سوم و تحلیلهای کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری جهان در زمینه به سر رسانی انقلاب ملی – دموکراتیک از طریق ایجاد جبهه گسترده نیروهای انقلابی و ملی و گزینش راه رشد غیر سرمایداری ، بود. چنین جبهه یی در افغانستان تشکل نیافت.

تنها یک بار ، در هنگام سیادت موناشرشی داود ، زمینه عینی آن تبارز یافت ولی شرایط مطروحه برای چنان همایشی ، برای هیچکدام از جوانب ، قابل پذیرش نبود. از یک سو ، داود انحلال حزب دموکراتیک خلق را در درون حزبواره حاکم خود میخواست ، پذیرش این امر برای حزب دموکراتیک خلق که مطابق نگرش دیرینه کمینترن ، به استقلال سازمانی خود و از طریق آن ، به نگهداشت وسیله اساسی سیاسی کارگران ارج اصولی قایل بود، به مفهوم خیانت به منافع

زحمتکشان بود. از سوی دیگر ، حزب دموکراتیک خلق خواهان بهره برداری از « شخصیت سنتی» داود به حیث یک نماد قابل پذیرش برای نیروهای میانه و نسبتاً راست جامعه افغانی و منطقه ، بود تا باشد تناسب قوا را برای استقرار تفوق سیاسی خویش و همزمان ، تجرید دوامدار راست نو خاسته افراطی – که بازی خطرناک بهره برداری نا روا از معتقدات مذهبی مردم را در برابر گویا «الحاد روسی و چینایی» آغاز کرده بود- دگرگون سازد.

مونارشی داودی که از متن استبداد دیرینه شرقی سر برآورده بود ، تحمل فعالیت یک اپوزیسیون منسجم سیاسی را نداشت . تضاد بین حاکمیت بالفعل سنتی که مطلق العنان خود را در وجود شخص داود یافته بود و حاکمیت بالقوه یی – در وجود حزب دموکراتیک خلق – که خواهان برهم زدن نظام حاکمیت سنتی بود ، شکل رویارویی فیصله کن را به خود گرفت. واکنش نظامی حزب دموکراتیک خلق به نظام حاکمیت سنتی در افغانستان پایان بخشید و نوع جدیدی از حاکمیت را جاگزین آن ساخت. این دگرگونی ، به یقین ، از یک اقدام نظامی در درون دولت آغاز یافت. توده های مردم در این حرکت شرکت مستقیم نداشتند. بدین گونه ، بنابر تعاریف کلاسیک ، رویداد ثور یک کودتای نظامی بود ولی نتایج آن به تعویض ساده گروه حاکم خلاصه نشد. نوع جدید نظام در افغانستان عرض اندام کرد که برنامه یی توتالیتری در پیش داشت. بدین گونه پدیده جدید یعنی «حزب – دولت توتالیتر» خواهان دگرگونی همه امور جامعه بود. این برنامه ، در بستر بیش از یک دهه جنگ داخلی مستقیم نظامی دو ابرقدرت در امور کشور به شکست انجامید. « حزب – دولت توتالیتر» از هم فروپاشید و راه را برای حاکمیت انارشیستی مجاهدین باز کرد. انارشی دوران مجاهدین یک ناگزیری تاریخی بود زیرا از پی اضمحلال یک نظام توتالیتر روی میداد که فروپاشی دولت و تمامی نهادهای تازه بنیاد یافته اعمال هژمونی را با خود داشت. سرشت اجتماعی ایدیالوژیک مجاهدین ، امکانهای عینی ایجاد یک دولت جدید را از آنها سلب کرده بود.

نیروهای به اصطلاح «جهادی» که در دوام دو دهه زیر شعار دفاع از آزادی ، وطن و ارزشهای معنوی مردم (به ویژه اسلام) عمل میکردند ، در هنگام سیادت شان ، جز اختناق و خود کامة گی ، نقض حقوق بشر ، وارسته گی به کشورها و نیروهای بیگانه ، زیر پا کردن شئون معنوی مردم و به خصوص چسپیدن به منافع گروهی خود ، کار دیگری نکردند. کنار زدن آنها از صحنه تاریخ ، گویا پاسخ به خواست و انتظار مردم افغانستان بود.

مهاجرت ناگزیر «جامعه مدنی» افغانی و بخش اعظم شهروندان آگاه، از هم پاشیده گی نهاد های سابق دولتی، منع فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، افغانستان را به کشوری عملاً فاقد دولت مبدل کرده است. پیامد فروپاشی نهادهای دولتی (تضعیف محمل های مرکزیت قدرت) از یک سو و فروپاشی شبکه گسترده قدرتهای کوچک نظامی در اطراف (حرکت به سوی مرکزیت قدرت) از سوی دیگر، چنین است: استقرار الیگارشسی نظامی - مذهبی دست نشانده فاقد دولت.

بالنده گی و پویایی که از پی دومین جنگ جهانی در عرصه فرهنگ جامعه افغانی آغاز یافته بود، با انارشی دوران سیادت مجاهدین و بالاخره با استقرار الیگاشی طالبان متوقف گردید. کارگزاران این تحولات که در تکانه نیرومند فرهنگی دهه 60-70 شرکت جسته بودند، محکوم به مهاجرت ناگزیر گردیدند. پیامد سکوت دیر پای ایشان، در واقع زمینه گسست فرهنگی در پویه تداوم و فراز جویی فرهنگ جامعه افغانی خواهد بود.

فروپاشی نظام سنتی جامعه در پی رویداد ثور، ریشه نگرفتن ایدیالوژی سیاسی - مذهبی مجاهدین و در فرجام استقرار حاکمیت بنیادگرایان قرون وسطایی، جامعه یی به بار آورده اند که در نسج اقتصادی - اجتماعی خود فاقد انسجام درونیست و در عملکرد خود فاقد ارزشنما.

حقوق بشر که دیگر اصول جهانشمول اند، یکسره زیر پا شده اند. انسان جامعه افغانی صرف به حیث تجسم چند نص مذهبی و اجراء کننده چند اصل رفتاری مطرح است. انسان یعنی شئی مذهبی شده! چنین است بینش طالبان از انسان؛ چنین است عملکرد طالبان در استقرار نظم اجتماعی.

در چنین وضعیست که تاریخ پریشی را در برابر آدمهای دادخواه، هوماننیست، دموکرات و علاقه مند به سرنوشت و آینده میهن قرار میدهد؛

آیا روند رویداد های جاری، بایسته و محتوم و ابدیست، یا میشود در آن مداخله کرد و مسیر آن را به سوی ارزشهای جهانشمول دنیای معاصر تغییر داد؟

ما بر آنیم که پس از یک دهه سکوت و افسرده گی، زمینه های فکری - ذهنی تحلیل شکست جنبش افغانی فراهم شده است و باور ها دوباره بر بیابوریا چیره میشوند. از

سرگیری مبارزهٔ دادخواهانه و دموکراتیک ، درواقع ، گرهگاه رزمنده گان راستین راه آرمانهای خلق با تاریخ و آیندهٔ وطن است.

«نهضت آینده» در این راه گام میگذارد و از هر جوانه یی که در این راستا سر برآورد ، پشتیبانی
میکند. تنها مبارزهٔ باورمند ، پیگیر ، شکیبیا و مصمم پیروزی آور است!

دارالانشای نهضت آینده

ثور 1379

www.ayenda.org